



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق بعد از آن هفده مسئله و برخی از فروع مترتب بر آنها،^۱ در طرف چهارم، تنازع بین زوجین را مطرح کردند و در این طرف چهارم هم چهار مسئله را عنوان کردند و مسئله اولی هم چند فرع جزئی را در درون خود تعبیه کرده است که غالب این فروع بحث شد.^۲ حالا در جمع بندی نهایی یک بار تکرار می شود تا معلوم بشود که کجا «اصل» است کجا «اماره» است و کجا اصلی بر اصول دیگر حاکم یا وارد است و کجا «ظاهر» بر «اصل» مقدم است؟

فرمودند: «و فيه مسائل الأولى إذا اختلفا في أصل المهر» که در «کان تامه» اختلاف باشد یکی مدعی وجود است و یکی منکر وجود، روشن است که «فالقول قول الزوج» است در محکمه چون او منکر است البته «مع یینه» چون در قبال آن یک مدعی است گرچه بیینه ندارد. در این فرع اگر قبل از مساس چنین تنازعی رُخ بدهد روشن است که قول، قول زوج است با یمین «و لا إشكال قبل الدخول» چرا؟ «لا احتمال تجرد العقد عن المهر» هم عقد این تحمل را دارد که بی مهر باشد هم محکمه و عاقدان و عرف مردم هم احتمال می دهند که این عقد بی مهر باشد زیرا مهر نه جزء عقد است و نه شرط عقد لذا گاهی تفویض هم پدید می آید، این فرع اول؛ اما فرع دوم این است که این

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۷۷.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

تنازع بعد از مساس باشد «لكن الإشكال لو كان بعد الدخول» چرا؟ چون روایات فراوانی است که بعد از مساس مهر مستقر می‌شود اگر «مهر المسمی» بود همان مستقر می‌شود اگر «مهر المسمی» در بین نبود «مهر المثل» مستقر می‌شود پس ما علم اجمالی داریم که «أحد المهرين» یقیناً مسجل شده است یا «مهر المسمی» یا «مهر المثل»، با علم اجمالی که جا برای اصل برائت نیست می‌فرمایند «لكن الإشكال لو كان بعد الدخول» در این فرع هم می‌فرمایند «فالقول قوله أيضا نظراً إلى البراءة الأصلية» این «نظراً إلى البراءة الأصلية» نه «نظراً إلى أصالة البراءة» چون اطراف علم اجمالی است و وقتی اطراف علم اجمالی شد جا برای اصل نیست اصل در جایی است که شک، شک محض باشد اگر علمی مشوب به جهل بود و جهلی مشوب به علم بود از آن شک درمی‌آید شک همراه با علم در شک مصحوب علم جا برای برائت نیست برائت فقط در شک محض است باید یک کاری کرد که آن جهل مشکوک از علم معلوم جدا شود تفکیک شود اگر این علم اجمالی منحل شد به یک علم تفصیلی نسبت به یک حدی و شک بدئی نه بدوی - «بدو» یعنی بیابان ﴿جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ﴾^۱ یعنی بیابان، شک بدئی با «همزه» نه بدوی - اینجا جا برای اصل است.

هم محقق متفطن است هم صاحب جواهر و هم بزرگان دیگر که در صورت مخلوط بودن، جا برای اصل نیست یک طرف آن علم است و یک طرف دیگر جهل این شده شک، اصل برائت برای شک محض است نه برای شک مخلوط لذا باید یک کاری کرد که علم را از مرز جهل جدا کرد و جهل را از مرز علم جدا کرد تا بشود علم

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

تفصیلی و شک بدئی. این کار را صاحب ریاض از یک راهی انجام داد^۱ صاحب کشف اللثام از راه دیگر انجام داد^۲ و مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) از راه سوم انجام داد.^۳

آن راهی که صاحب ریاض در ریاض طی کرده است راه صحیحی است ولی خارج از مسئله است برای اینکه ایشان دو فرع را ذکر کرده است: یکی اینکه ممکن است این زوج در دوران کودکی پدر برای او همسر گرفت مهریه به عهده پدر بود و پدر این مهریه را داد و اصلاً ذمه زوج مشغول نبود تا ما اشتغال آن را استصحاب کنیم، یا اگر این زوج عبد بود مولای او برای او همسر گرفت مهر به عهده مولاست نه به عهده عبد پس ذمه زوج اصلاً مشغول نبود. این دو فرع را که صاحب ریاض در ریاض بیان کرد می‌فرمایند این مربوط به این است که چه کسی مهر را داده است؟ برای ادای مهر بعد از ثبوت اصل مهر است و نزاع ما در ثبوت اصل مهر است بنابراین شما گرچه راه حل نشان دادید که در اینجا ذمه زوج بری است اما از اصل مسئله خارج شدید اصل مسئله این است که زوجه مدعی مهر است زوج می‌گوید مهری نبود آن دو فرعی که شما ذکر کردید دو راه حل، آنجا مهر را قبول کردید منتها گفتید یا پدر داد یا مولا داد پس رأساً از حریم بحث بیرون است. جریان کشف اللثام هم که روایت یک باب هجده بود آن هم قبلاً خوانده شد^۴ آن هم از بحث بیرون است گرچه طبق هر کدام از این دو طرح، زوج بدهکار نیست اما از اصل بحث خارج است.

۱. ریاض المسائل (ط - الحدیث)، ج ۱۲، ص ۶۶ و ۶۷؛ «التامن لو اختلف الزوجان فی أصل المهر بأن ادعته المرأة و أنكره الزوج...».

۲. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۴۷۹؛ «الفصل الخامس فی التنازع إذا اختلفا فی استحقاق أصل المهر...».

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ «لکن الاشکال لو کان الاختلاف بينهما فی أصل استحقاق المهر و عدمه بعد الدخول...».

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۷۴؛ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَادَّعَتْ أَنْ صَدَّقَهَا مِائَةَ دِينَارٍ وَ ذَكَرَ الزَّوْجُ أَنَّ صَدَقَهَا خَمْسُونَ دِينَاراً وَ لَيْسَ لَهَا بَيِّنَةٌ عَلَيَّ ذَلِكَ قَالَ الْقَوْلُ قَوْلُ الزَّوْجِ مَعَ يَمِينِهِ».

راه‌حلی که خود مرحوم صاحب‌جواهر طی کرده است این است که نزاع در ثبوت و عدم ثبوت، نه سقوط! نزاع در ثبوت و عدم ثبوت مهر است و بعد از مساس «مهر المثل» یا «مهر المسمی» است تثبیت می‌شود این درست است اما اگر عادت یک ملت رسم یک امت این بود که قبل از مساس مهر را زن می‌گیرد یا مرد می‌پردازد این ظاهر، اماره است واقع را نشان می‌دهد، اولاً؛ اصل ساکت است کاری به واقع ندارد، ثانیاً؛ این اصول عملیه را شارع مقدس جعل کرد اختراع کرد جلوی سرگردانی را بگیرد اصلاً به آن گفتند اصول عملیه یعنی اصول عملیه یعنی موقع عمل چرا سرگردانی منتظر استخاره هستی؟ نمی‌دانی پاک است یا نه بگو پاک است یعنی عمل بکن سرگردان نباش نه اینکه واقعاً این پاک است لذا هیچ‌گاه یعنی هیچ‌گاه اصل عملیه کشف خلاف ندارد چون از واقع حکایت نمی‌کند اگر بعد معلوم شد که این آب آلوده است خب آلوده بود نه اینکه این اصل خلاف واقع بود اصل که واقع را نشان نمی‌دهد اصل می‌گوید حالا که سرگردان هستی عمل بکن متحیر نباش. چه برائت چه احتیاط چه تخیر چه استصحاب هیچ کدام از اینها واقع را نشان نمی‌دهند چون اماره نیستند. اصل عملی را شارع جعل کرد برای رفع حیرت «عند العمل» حالا که سرگردانی نمی‌دانی بگو پاک است نه اینکه واقعاً پاک است تا بگوئیم کشف خلاف شده است از واقع حکایت نمی‌کند لذا اصول عملیه هیچ گونه کشف خلاف ندارد. اما ظاهر یعنی واقع این‌طور است رسم که وقتی این شد یعنی توده مردم زن‌ها و مردها قبل از مساس مهریه را می‌گیرند و می‌دهند چون ظاهر این است این از واقع حکایت می‌کند این ظاهر بر اصل عدم مقدم است بنابراین ظاهرش این است که مهریه را داده و مساس صورت پذیرفت پس زن حقی ندارد.

پرسش: ...

پاسخ: نه، الآن ما نمی‌دانیم این طلب دارد یا طلب ندارد چون یقیناً با مساس مهر تثبیت شد، تثبیت شد یعنی تثبیت شد اختلافی در این جهت نیست بعد از مساس مهر حق مسلم شد اگر «مهر المسمی» در متن عقد داشتند همان تثبیت می‌شود اگر نبود «مهر المثل» تثبیت می‌شود پس «فالمهر قطعی» اما حالا داد یا نداد، اصل این است که نداد پس قول، قول زوجه است ولی اینجا اماره بر اصل مقدم است اگر رسم یک ملتی دریافت مهریه قبل از مساس است این می‌شود اماره و این اماره بر اصل عدم یعنی اصل عدم تأدیه که به نفع زوجه است اصل برائت ذمه که به نفع زوجه است به هر تقدیری که اصل عدم جاری شود محکوم این اماره است اماره مقدم است.

پرسش: در اینجا برائت اصلیه نیست؟

پاسخ: نه آن برائت اصطلاحی نیست یعنی ذمه او بری است چرا؟ چون ما اماره داریم. یک وقت است می‌گوییم ذمه او بری است مثل فرع اول اصل عدم مهر است، یک وقت می‌گوییم ذمه او بری است چون ظاهرش این است که داده است.

بنابراین مرحوم صاحب جواهر این را باز از باب تقدیم ظاهر بر اصل ذکر کردند این را در جواهر جلد ۳۱ صفحه ۱۳۳ فرمودند بعد از اینکه فرمایش صاحب ریاض را رد کردند فرمایش صاحب کشف اللثام را رد کردند که اینها درست است مطلب در جای خودشان همین که فرمودند حق است اما خارج از فرع است. بعد فرمودند «قلت قد يقال» که «الظاهر أن مبنی هذه النصوص علی ما إذا كانت العادة الإقباض قبل الدخول بل قيل إن الأمر كذلك كان قديماً» آن‌گاه «فیکون حیثئذ ذلک من ترجیح الظاهر» که اماره است «علی الأصل». این مطلب این فرع.

می ماند فرع بعدی که در مهر اندازه معین لازم نیست ولو به اندازه یک «أَرْز» باشد که مشخص شد این یک چهارم حبه است و حبه یک سوم قیرات است و قیرات یک بیستم مثقال «لأن الاحتمال متحقق و الزیادة غیر معلومة» در آنجا که اصل جاری می کنیم.

فرع بعدی: «و لو اختلفا فی قدره أو وصفه فالقول قوله أيضاً» اگر اصل مهر را قبول داشتند منتها زوجه ادعای مقدار مهر بیشتر کرد زوج کمتر، آن مقدار زائد چون اقل و اکثر استقلالی است هیچ شبهه ای نیست که این منحل می شود به یک علم معلوم محض و مجهول صرف. وقتی منحل شد به معلوم صرف و مجهول صرف، آن مجهول و مشکوک مجرای اصل قرار می گیرد آن معلوم مورد اتفاق است پس اقل یقینی است و اکثر مشکوک است «فالقول قوله أيضاً». اما اگر از مسئله حدوث و عدم بگذریم به ثبوت و سقوط برسیم حق با زوجه است یعنی چه؟ یعنی هر دو قبول دارند که مهر هست و مقدار آن هم مشخص است زوجه می گوید ندادی زوج می گوید من دادم اصل عدم دادن است. این مهر مستقر شد زوجه می گوید که شما این مهر را ندادی زوج که مدعی است می گوید من مهر را دادم باید بینه اقامه کند لذا قول، قول زوجه است که منکر است «مع الیمین». «أما لو اعترف بالمهر» یعنی زوج اصل مهر را قبول دارد «ثم ادعی تسلیمه» حرف او مقبول نیست اگر بینه داشت چون مدعی است باید بینه اقامه بکند اگر بینه نداشت «فالقول قول المرأة» است البته «مع یمینها» در محکمه منکر حتماً باید سوگند یاد کند و مدعی باید بینه اقامه کند اگر بینه نداشت منکر با سوگند محکمه را خاتمه می دهد.

آخرین فرع این مسئله اولی این است می فرماید: «تفریع لو دفع قدر مهرها»^۱ یک مقدار مالی که معادل با مهریه بود داد زوجه خیال کرد این یک بخشش عادی است زوج به عنوان مهر تأدیه کرد «فقالت دفعته هبة فقال بل

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۷.

صداقاً فالقول قوله لأنه أبصر بنيته» عقدی شد «مهر المسمى» ایی شد توافق دارند که مهر واقع شد به مقدار مهر پولی را زوج به زوجه داد زوجه خیال کرد که این هبه و بخشش ابتدایی است زوج هم به قصد ادای مهر این کار را کرد اگر نزاعی رُخ داد زوجه مهر را طلب کرد زوج می‌گوید من دادم زوجه می‌گوید شما به من بخشیدی تشخیص اینکه این هبه است یا صداق است به قصد آن دهنده است نه گیرنده، گیرنده ممکن است خیالات زائدی داشته باشد عمده آن دهنده است آن که می‌بخشد باید نیت بکند «نیت» یعنی «قصد عنوان» نه یعنی «قصد قربت»! در «نیت» یک «قصد عنوان» معتبر است مثل اینکه می‌گوید من چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم این را می‌گویند «قصد عنوان»، یکی اینکه «لله» باید باشد این را می‌گوید «قصد قربت». «نیت» به معنی «قصد قربت» نیست «نیت» در اینجا «قصد عنوان» است در عبادات و معاملاتی که عنوانی است «إلا و لابد» باید قصد عنوان شود. در اینجا که قصد عنوان به عهده زوج است زوج می‌گوید من به قصد مهریه دادم و قول، قول اوست، این هم ظاهر است گرچه ممکن است اصل عدم همچنان حاکم باشد ولی اینجا ظاهر بر اصل مقدم است. تشخیص اینکه این تسلیم به عنوان مهر است به عنوان صداق است یا به عنوان هبه به عهده زوج است زوج باید نیت بکند. تا اینجا پایان این مسئله اولی بود که چند فرع را به همراه داشت.

اما عبارتی که مرحوم صاحب جواهر درباره عنوان «ورود» دارند غیر از مسئله «ظاهر» که مقدم بر «اصل» است «ظاهر» را اماره می‌دانند و بر «اصل» مقدم می‌دانند این را هم در صفحه ۱۳۳ ذکر کردند که خواندیم و هم در بخش پایانی صفحه ۱۳۹ ذکر می‌کنند که آنجا هم از باب تقدیم ظاهر بر اصل است می‌فرمایند به اینکه «أو منزلة علی ما إذا كانت عادة بتقديم المهر علی وجه» که «یکون الظاهر مع الزوج»، آن وقت «فتخرج حينئذ هذه الأخبار دليلاً علی تقدیم الظاهر علی الأصل» این روایاتی که می‌گوید قول، قول زوج است با اینکه اصل عدم به نفع زوجه

است این روایات نشان می‌دهد که ظاهر بر اصل مقدم است مطابق با قاعده است تعبدی در کار نیست چرا؟ **چون** فرمایشی که علامه در **مختلف** یاد کردند و صاحب **وسائل** آن فرمایش را هم نقل کردند این است که عادت مردم مدینه این بود که قبل از **مساس مهر** را **تقدیم** می‌کردند^۱ و اگر نزاع بعد از **مساس رُخ** داد و زن داعیه مهر بود روایات است که حق با زوج است نه زوجه. این روایات از باب **تقدیم ظاهر** بر اصل که ظاهر اماره است و اصل اماره نیست این مقدم است. پس هم صاحب **جواهر** طبق نظر اصولی می‌گوید ظاهر بر اصل مقدم است، هم می‌گوید چون عادت این است این روایاتی که دارد حق با زوج است با اینکه اصل عدم به نفع زوجه است از باب **تقدیم ظاهر** بر اصل است.

پرسش: اصل محرز را برخی مقدم می‌دانند.

پاسخ: احدی این حرف را نمی‌زند که اصل محرز بر اماره مقدم است! استصحاب اصل محرز است، یک؛ بر اصول دیگر مقدم است، دو؛ نه اینکه استصحاب بر اماره مقدم باشد چون یقه اصل را شک گرفته است ما در هر دو جا شک داریم منتها در اماره شک مورد اماره است در اصل موضوع اصل است این موضوع یقه اصل را گرفته است لذا نمی‌گذارد او نفس بکشد با بودن اماره. اماره در مورد شک است نه رهن شک. اصول چهارگانه حتی اصل محرز رهن شک است موضوع آن شک است.

اما این بیان لطیف مرحوم صاحب **جواهر** که فرمود این وارد است آن را در صفحه ۱۳۶ در این فرع که اگر چنانچه زوج و زوجه در تعجیل و تأجیل که این فرع هم در خلال بحث‌ها گذشت زوجه می‌گوید معجل بود یعنی

۱. مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۷، ص ۳۲۱؛ «العادة جاریة بأنه لا تمکن من الدخول بها إلا بعد أن تستوفی المهر»؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ «أنَّ العادة کانت جاریةً مُستَمرَّةً فی المَدینة بِقَبْضِ المَهرِ کُلِّهِ قَبْلَ الدُّخُولِ».

مهریه نقد است زوج می گوید مهر مؤجل است أجل دارد مدت دارد یعنی نسیه است اگر اختلاف کردند چه؟ یا اگر چنانچه اصل مدت دار بودن را قبول کردند در زیاده و نقص مدت اختلاف کردند اینجا حق با کیست؟ این دو فرع را مرحوم صاحب جواهر ذکر می کنند می فرمایند «و جعل بعضهم من الاختلاف في الوصف الاختلاف في التعجيل» که تقدی است «و التأجيل» که نسیه است «أو زيادة الأجل» اختلاف راه پیدا می کند منشأ اختلاف هم تعارض این دو اصل است «لمعارضة أصالة عدم التأجيل و زيادته بأصالة عدم الزيادة في المهر» آن که مدعی است می گوید مدت دار است یعنی مهریه کم است آن که منکر مدت دار است نقد است می گوید مهریه زیاد است چرا؟ چون زیاده یا به مقدار است یا به وصف اگر یکی بگوید مهریه ده درهم است یکی بگوید یازده درهم اینجا یکی مدعی زیاده است یکی منکر زیاده اگر یکی بگوید مهریه نقد است دیگری بگوید مهریه نسیه است آن که مدعی نقد است مدعی زیاده است آن که مدعی مدت دار بودن است نسیه است مدعی نقص است چون اگر مدت داشته باشد ارزش آن کمتر است مدت نداشته باشد ارزش آن بیشتر است پس تعجیل و تأجیل هم به زیاده و نقص برمی گردد و از طرفی هم اصالت عدم زیاده ثابت می کند که مهر باید نسیه باشد نه نقد، این دو اصل با هم معارض اند. می فرمایند که «لمعارضة أصالة عدم التأجيل و زيادته بأصالة عدم الزيادة في المهر» از طرف دیگر ما اصل أجل را قبول داریم زیاده آن مشکوک است ولو باعث نقص مهر می شود، اصل عدم مدت یا اصل عدم زیادی مدت معارض با اصل عدم زیادی مهر است. اصل عدم زیاده مهر یعنی مهر زائد نیست یعنی این نقد نیست نسیه است، اصل عدم تعجیل یعنی نقد است یعنی مهر زائد است. می فرمایند که «فإن التأجيل نقص في المهر» و عدم آن «زيادة فيه» در مهر و اصل هم عدم زیاده است «و هكذا في كل وصف» که «يقتضي زيادة المهر مضافاً إلى أصالة عدم اشتغال الذمة الآن مثلاً في الاختلاف في الأجل» چون دارد «و جعل بعضهم» این کار را کردند. صاحب جواهر می فرماید: «و فيه منع

واضح و مخالفة للمعلوم في غير المقام» یعنی ما در «اصول» این حرف‌ها را گفتیم اینجا که «فقه» است جای آن نیست و آن چیست؟ «من عدم معارضة أصالة عدم ذكر الأجل أو زيادته بأصالة عدم الزيادة» ما در «اصول» ثابت کردیم که اصل عدم مدت با اصل عدم زیاده قابل تعارض نیست چرا؟ «باعتبار ورودها علیه» این اصالت عدم زیاده مهر وارد بر اصل عدم زیاده مدت است این اصطلاح «ورود» است که ایشان تصریح می‌کند بعدها در رسائل مرحوم شیخ انصاری و امثال آن پیدا شده است. این است که مرحوم صاحب جواهر آن «اصول» قوی خود را در «فقه» پیاده می‌کند گرچه کتاب جدایی از او نرسید. حشر همه اینها با انبیای الهی!

اما حالا چون روز چهارشنبه است این روایت نورانی را هم بخوانیم و بحث را تمام کنیم. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «طهارت» که اولین جلد است ایشان فایده دین‌داری، ایمان، عبادات، خلوص عبادات، پرهیز از ریا را در جلد اول وسائل تبرکاً ذکر کردند چندین صفحه هم هست. در صفحه ۸۰ باب هجده از ابواب مقدمات عبادات عنوان باب این است «بَابُ اسْتِحْبَابِ الْإِثْيَانِ بِكُلِّ عَمَلٍ مَشْرُوعٍ رُويَ لَهُ ثَوَابٌ عَنْهُمْ ع» حدیث «من بلغ» و مانند «من بلغ» را اینجا ذکر می‌کنند بعد در باب نوزدهم که باب «بَابُ تَأْكِدِ اسْتِحْبَابِ حُبِّ الْعِبَادَةِ»^۱ است این روایت را ذکر می‌کنند. بعد از اینکه بیان کردند که انسان به حدیث «من بلغ» و مانند آن عمل کند در باب هیجده، در باب نوزده می‌فرماید مستحب است که انسان عبادت را بر اساس تکلیف انجام ندهد بر اساس دوستی انجام بدهد نماز را دوست داشته باشد، روزه را دوست داشته باشد در بعضی از مناجات‌های ائمه (علیهم السلام) هم است. این باب نوزده در همین زمینه است «بَابُ تَأْكِدِ اسْتِحْبَابِ حُبِّ الْعِبَادَةِ وَ التَّفَرُّغِ لَهَا». روایت اولی که از مرحوم کلینی نقل می‌کند این است که در تورات آمده «يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۸۲.

قَلْبَكَ غَنَّى»^۱ تو اگر نماز را بر اساس تکلیف بخوانی بر اساس علاقه بخوانی من آن روحیه بزرگ منشی و سیرطبعی را به تو می‌دهم که چشم تو به احدی دراز نشود، همین! خیلی‌ها هستند که با همین وضع زندگی می‌کنند اما روحیه آنها به قدری بلند است که در تمام مدت عمر از احدی چیزی نمی‌خواهند فرمود من این روحیه را به تو می‌دهم تو نماز را بر اساس دوستی بخوان که علاقه به نماز داشته باشی نه بر اساس تکلیف نه بر اساس کلفت! این حرف همه انبیا است فرمود در تورات هم همین است در تورات نوشته است که نماز را این‌طور بخوان «يَا ابْنَ آدَمَ!» این «یا ابن آدم»، «یا ابن آدم»ی که می‌فرمایند تکریم است یعنی شما آقازاده‌اید پدر شما کسی است که همه فرشته‌ها بر او سجده کردند انسان وقتی می‌خواهد بگوید که این در شأن شما هست که این کار خیر را انجام بدهید می‌گویند جناب عالی آقازاده هستید آقای شما این بود پدرتان این بود این «یا ابن آدم، یا ابن آدم» یک تعبیر بسیار گرانمایه‌ای است و شرف بخش است یعنی شما آقازاده‌اید پدرتان کسی بود که همه در برابر او سجده کردند. این «یا ابن آدم» از تعبیرات بسیار بلند روایات ماست. این روایت اول بود.

روایت دوم را اگر با جلد دوم کافی مرحوم کلینی را مانوس باشید در جلد دوم چندین روایت است که این روایت در جلد دوم کافی است که این روایت را مرحوم صاحب وسائل نقل می‌کند مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل می‌کند که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ». حیف کلمه «عشق» است که ما آن را رها کردیم بیگانه این را گرفت و این را مبتذل کرده است! الآن اگر کسی بخواند کلمه «عشق» را بکار ببرد خجالت می‌کشد چون ما رها کردیم دیگری گرفت در مزبله انداخت بدبو کرد آن وقت

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۸۳.

ما می‌خواهیم بگوییم عاشق است خجالت می‌کشیم! فرمود افضل مردم کسی است که به عبادت عشق بورزد

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا»^۱ انسان وقتی دوست عزیزش که از مسافرت برگشت و آمد معانقه می‌کند معانقه یعنی معانقه! یعنی گردن به گردن این گردن را می‌بوسد آن گردن را می‌بوسد این می‌شود معانقه. فرمود با نماز دست به گردن باشید ببوسید نماز را، اگر بخواهید بزرگ‌طبعی به شما بدهیم بزرگواری به شما بدهیم به احدی شما را محتاج نکنیم شرف به شما بدهیم ببوسید نماز را، این یعنی چه؟

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا» با قلبش نماز را بوسید.

شما ببینید وجود مبارک سید الشهدا (سلام الله علیه) دوم محرم وارد کربلا شد بیست سال قبل از کربلا وجود مبارک حضرت امیر در جریان جنگ صفین - صفین یک منطقه‌ای است در همان طرف‌های کوفه - از صفین برمی‌گشتند به کوفه در بین راه رسیدند به سرزمین کربلا و نینوا آن کسی که در خدمت حضرت بود دید وجود مبارک حضرت امیر از اسب پیاده شدند مقداری این خاک را گرفتند این خاک را بو کردند گفتند «هَاهُنَا هَاهُنَا»^۲

همین جاست، همین جاست! انسان تعجب می‌کند که این چیست؟! چه چیزی اینجا است؟! حضرت از اسب پیاده شد این خاک را گرفت بو کرد با دست اشاره کرد فرمود «هَاهُنَا هَاهُنَا» که بعد از بیست سال وجود مبارک سید الشهدا که وارد کربلا شد فرمود: «هَاهُنَا مُنَاخُ رِكَابِنَا وَ مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا»^۳ بعد این شخص نمی‌داند جریان

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۸۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۸۳.

۲. وقعة صفین، ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ «... إِلَى عَلِيٍّ فَأَتَيْتُهُ بِكَرْبَلَاءَ فَوَجَدْتُهُ يُشِيرُ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: هَاهُنَا هَاهُنَا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَمَا ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: تَقُلُ لَيْلٍ مُحَمَّرٍ يَنْزِلُ هَاهُنَا فَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْكُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْكَلَامِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْكُمْ تَقْتُلُونَهُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ يُدْخِلُكُمُ اللَّهُ بِقَتْلِهِمْ إِلَى النَّارِ وَقَدْ رَوَى هَذَا الْكَلَامَ عَلَى وَجْهِ آخَرٍ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ عَلَيْهِمْ قَالَ الرَّجُلُ: أَمَا وَوَيْلٌ لَنَا مِنْهُمْ فَقَدْ عَرَفْتُ وَوَيْلٌ لَنَا عَلَيْهِمْ مَا هُوَ؟ قَالَ: تَرَوْنَهُمْ يَقْتُلُونَ وَلَا تَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ».

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

چیست؟ عرض کرد «یا امیر المؤمنین» اینجا چیست که فرمودید «هَاهُنَا هَاهُنَا»؟ فرمود: «مَصَارِعُ عُشَّاق»^۱ عاشقانی در این سرزمین می‌آرمند این کلمه «عشق» را وجود مبارک حضرت امیر در جریان کربلا درباره شهدای کربلا فرمود که فرمود: «مَصَارِعُ عُشَّاق» اینجا قتلگاه عاشقان الهی است. شما کلمه این «عَشَقَ» را در سفینه مرحوم محدث قمی ملاحظه کنید آنجا هست.^۲

عالی‌ترین مرحله محبت همان عشق می‌شود. فرمود اگر نماز است اینها عاشق نمازند، روزه است عاشق روزه‌اند کار محبوب خود را دوست دارند حالا هر چه باشد این طور نیست که فقط نماز را دوست داشته باشند به جهاد عشق می‌ورزند به روزه عشق می‌ورزند. وجود مبارک امام سجاد وقتی از عظمت ماه مبارک رمضان یا خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از عظمت ماه مبارک رمضان نقل می‌کند می‌فرمایند عزیز ما دارد می‌آید به استقبال آن برویم، این استقبال ماه مبارک رمضان همین است عزیز ما دارد می‌آید پس تکلیفی در کار نیست. بعدها ابن طاووس‌ها تربیت شدند که جشن تشریف گرفتند که الآن به برکت خون‌های پاک شهدا جشن تشریف رواج پیدا کرده است آن روز که ابن طاووس از دیگران دعوت کرد که ما یک جشن در منزل داریم کسی باور نمی‌کرد که این چه جشنی است؟! فرمود به افتخار اینکه من نمردم زنده ماندم تا سنّ من به بلوغ رسید مکلف شدم و مشرّف شدم که خدا با من حرف می‌زند من جزء «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شدم از من چیزی می‌خواهد به من دستور می‌دهد و من دستور خدا را باید اطاعت کنم چون مشرّف شدم جشن گرفتم این جشن تکلیف از ایشان است از ابن طاووس است قبلاً که نبود. خدا امام و شهدا را غریق رحمت کند که این گونه از روایات را اینها زنده کردند.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۱، ص ۲۹۵؛ أبصار العین فی أنصار الحسین، ص ۲۲.

۲. سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۷۱.

غرض این است که اگر جریان شهادت و جهاد است «مَصَارِعُ عُشَّاق» و اگر نماز و روزه است باز «أَفْضَلُ النَّاسِ

مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ» که امیدواریم نظام ما حوزه ما و شما علمای بزرگوار پرچمدار این مکتب باشید!

«و الحمد لله رب العالمين»